

معلم را هم ببینید

فرزانه نوراللهی

عضو شورای برنامه‌ریزی مجله رشد معلم

را با مسئولیت‌های مدرسه به موازات هم پیش ببرم. اما ذهن خسته و تشنه خودم را کی سیراب کنم و دریابم؟

تفریح دورهمی ما با بچه‌ها دیدن سریال شیخ بهایی است که از شبکه آی فیلم پخش می‌شود. به قدر خودش کنجکاوی من و بچه‌ها را تحریک کرده تا بیشتر بدانیم، اما این یکی را تنها می‌توانم در رویا آرزو کنم که کاش کتابی در این زمینه بود که می‌خواندم یا ای کاش در دوران نوجوانی که به مدرسه می‌رفتم در درس‌های ادبیات و تاریخ با این شگفتی انسانی مواجه می‌شدم و تأمل می‌کردم... این جزئیات را شرح می‌دهم تا بدانی از جنس خودت هستم، معلمی دردمند علاقه‌مند که انگیزه دارد تلاش کند.

اما سؤال همیشگی‌ام باقی است که: چگونه و چه زمانی فرصتی برای رشد خودم فراهم کنم تا از روزمرگی خارج شوم؟ در این میان مطلب سرمقاله رشد معلم با موضوع «منش و روش معلمی» من را بیشتر به هم می‌ریزد و تاب نمی‌آورم. آیا کسی هست که من معلم را هم درک کند؟ که من هم انسانی هستم مانند انسان‌های دیگر با ظرفیت و فرصت محدود! و احساسی که نیاز به همدلی و همدردی دارد!

می‌آورم و سعی می‌کنم تا قبل از ورود بچه‌ها ناهارشان را آماده کنم. خسته‌ام... شاید هم کم انرژی از شرایطی که از صبح داشتم؛ ولی فرصت هیچ تأمل و استراحتی نیست. پسر که از مدرسه بیاید، دیگر همین تمرکز اندک هم برای کارها باقی نمی‌ماند. پس تلاش می‌کنم تا شتابان از وقت و زمان استفاده کنم.

مطلبی به دستم رسیده بود که چند روز است دلم می‌خواست بخوانم و روی آن تأمل کنم. هر چند وقت هم سراغش رفته‌ام و چند خطش را خوانده‌ام، اما دریغ و افسوس که نتوانستم تمرکز کنم، حالم که بهتر نشد، خب این هم به دردهایم اضافه کرد. نمی‌دانم اولویت‌بندی کارهایم را تغییر دهم یا احساسم را؟ همسرم که به خانه برسد قطعاً مثل همیشه صبورانه به کمکم می‌آید و با همراهی‌اش به تکلیف درس پسر رسیدگی می‌کند. کمی از کارهای خانه را هم مادر مهربانم با دست‌ان پینه بسته اما پرتوان و بخشنده‌اش، به دوش می‌کشد. پس کجای کار اشکال دارد...؟

زندگی مشترکی که با همسرم به پیش می‌بریم الحمدالله بریز و بپاش و تجملات ندارد. خانه ساده‌ای داریم مانند خانه تمام معلمان متعهد این مرز و بوم! خدای مهربان! واقعاً بهانه‌جویی نمی‌کنم و مشتاقانه تلاش می‌کنم تا کارهای خانه

حرفم کاملاً جدی است. کمی وقت بگذار و بخوان. از جنس درد دل است که با توی دوست همکار بیان می‌کنم. با تو معلم عزیز، که همدرد و همراهی و می‌فهمی من چه می‌گویم. بنابراین از هر گونه کلیشه و جمله‌بندی رسمی پرهیز می‌کنم. مرا ببخش!

صبح دختر نوجوانم بیمار شده و در خانه استراحت می‌کند. به مدرسه نرفته است. نمی‌دانم بیشتر باید نگران احوال او باشم یا نگران کارهای عقب افتاده‌ای که برای امروز صبح قصد انجام آن را داشته‌ام.

دیروز در مدرسه چند مادر معترض به روش تدریس همگروهی‌ام برای اعتراض آمده بودند. بدجوری کلافه‌ام کرده بودند. در جلسه گروه هم مصوب شد تا برای جبران ضعف دانش‌آموزان در دو سه هفته آینده چند جلسه حل تمرین بگذاریم و مطالب آموزش داده را با ارزشیابی مستمر بسنجیم تا همین جا بتوانیم نقاط قوتشان را بهبود ببخشیم و نقاط ضعفشان را برطرف کنیم. گرچه عموماً نه خودشان و نه خانواده‌هایشان به دنبال این کیفیت نیستند... این تکلیف خانه را که قطعاً طراحی این کاربرگ‌ها و سؤالات آزمون مجدد وقت و انرژی بسیاری از من می‌گیرد با جاشنی تلخی دیدار اولیای دانش‌آموزان به خانه